

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی را که مرحوم نائینی قدس الله نفسه مطرح کرده اند راجع به تقسیم واجب به واجب نفسی و واجب غیری است. و ایشان یک تعریفی را برای واجب نفسی و غیری آورده اند و مناقشاتی در تعریف کرده اند که مثلاً واجب نفسی تعریفش باز با غیری و این ها با هم مناسب نیست. عرض کردیم اکنون این مناقشات در تعاریف در کتب ما کم شده است، اما در سابق خیلی بحث بسیار مفصلی در همین تعریف و انقسام هایی که تقسیمات و تعریفات که می شود، دارند. در کتب سابقین خیلی بیشتر بود، انصافاً کمتر شده است. یکی از اشکالات ایشان در خود کلی واجبات بود که جواب دادند این ها از قبیل مسببات تولیدی نیستند تا بشود واجب غیری، از قبیل دواعی هستند. دواعی به فارسی به معنای انگیزه است. این ها انگیزه هستند؛ انگیزه هایی که مولا جعل کرده است و آن به اصطلاح اصولاً تحصیل آن انگیزه ها جزء تکلیف نیست، آن انگیزه ها مربوط به خود مولا است. یک توضیحاتی هم عرض کردیم که اصلاً این اشکال وارد است یا خیر.

دوم، اشکال دیگری فرمودند؛ فرمودند «نعم، یرد علیه خروج الواجبات التهیئیه». یک سنخ از واجبات را اصطلاحاً واجبات تهیئیه؛ یعنی واجباتی که آمادگی می کند، ایجاد آمادگی می کند. «و الواجبات التي یستقل العقل بوجوبها لاجل برهان التفویت». احتمال دارد واوش هم در اینجا توضیحی باشد؛ تهیئیه با دومی یکی است. واجباتی که عقل یستقل بوجوبها به اصطلاح به خاطر برهان تفویت. این برهان تفویت که ایشان می فرمایند، چیزی به نام برهان تفویت نداریم. عرض کردم مراد ایشان این است که اموری که واجب است به خاطر اینکه اگر ما انجام ندهیم، خود آن مطلب، خود آن واجب فوت می شود. اصطلاحاً در اصطلاح معروف بین اصولیین به این ها مقدمات مفوته می گویند. ما در بحث واجب معلق و مشروط آنجا متعرض شدیم که آقایان بنایشان بر این است که اگر انسان مستطیع شد، مقدمات سفر را اکنون آماده کند؛ با اینکه خود عمل یعنی حج در نهم ذی الحجه است. فرض کنید اکنون که مثلاً ماه ربیع الاول است که مستطیع شد، در آن زمان سابق مثلاً از اکنون مقدمات سفر و تشکیلات که هست آماده می کردند، از حدود ماه رجب و شعبان راه می افتادند که نهم ذی الحجه در مکه باشند. پس این ها را به اصطلاح می گفتند مقدمات مفوته؛ هنوز وقت واجب نشده است، وقت خود عمل حج نشده است، این کارها را باید انجام بدهد که عمل حج در وقت خودش فوت نشود. این مقدمات مفوته اصطلاحاً این است. و عرض کردیم که مرحوم صاحب فصول اسم این ها را مقدمات مفوته نگذاشت، گفت مقدمات. و به این معنا ایشان ملتزم شد که الان که ماه ربیع الاول است، حج اکنون واجب است؛ اگر مستطیع شد اکنون حج واجب است، وجوب فعلی است، لکن خود عمل استقبالی است، خود واجب استقبالی است. وجوب فعلی است و واجب استقبالی؛ اسمش را هم گذاشت واجب معلق، که دیگر شبهه مقدمات مفوته نباشد،

.....
نگویم مقدمات مفوته، بحث مقدمات مفوته مطرح نیست؛ اکنون وجوب حج هست پس من باید الان مقدمات را آماده کنم برای اینکه برسم به حج. خود عمل حج در نهم ذی الحجه است، در نهم ذی الحجه من بتوانم در ایام حج آنجا باشم؛ یعنی این را به اصطلاح مقدمات طبیعی حساب کردند. این مستقل العقل بوجوبها به جهت برهان تفویت مرادش این است.

و در مثال‌های عرفی، چه واجب تهیئی چه تفویتی، در مثال عرفی مثل این است که مولا بگوید شما در روز جمعه از مهمان، مهمانی که هست یا از بچه‌ها پذیرایی کنید با مثلاً غذای گوشتی من باب مثاله آن وقت هم امروز روز فرض کنید چهارشنبه است یا امروز که سه شنبه است. می‌داند فردا و پس فردا این دوسه روز تا روز جمعه دیگر گوشت در بازار نیست، امروز هست اما در وقت خودش که جمعه باشد حتی پنجشنبه فرض کنید گوشت دیگر در بازار نیست. می‌گویند در اینجا مستقل العقل، این به برهان تفویت این است، مستقل العقل به اینکه شما از امروز گوشت را تهیه کنید، مگر اینکه وسیله نگهداری نداشته باشید؛ شما از امروز، فرض کنید از روز پنجشنبه گوشت را تهیه کنید که در روز جمعه این غذای گوشتی داده بشود. می‌دانید که در روز جمعه که در وقت تکلیف شماست، چنین تکلیفی را نمی‌توانید انجام بدهید. این مستقل العقل به برهان تفویت مرادش این است؛ اکنون شما این کار را انجام بدهید، امروز شما این گوشت را بخرید برای اینکه روز جمعه بتوانید غذای گوشتی بدهید. این اصطلاحان است؛ اصطلاح برهان تفویت یا مقدمات واجبات تهیئی، آماده کنید برای این جهت. آن وقت ایشان می‌گویند پس بنابراین باید بگویم این‌ها هم وجوب غیری دارند مثل همان واجبات تهیئی یا مقدمات، در صورتی که این‌ها واجبات نفسی هستند؛ پس این تعریف اشکال پیدا می‌کند.

حالا من عبارت می‌خوانم فقط یک نکته کوچکی را ما در اینجا متعرض می‌شویم، توضیح مطلب به جای دیگر. «مستقل العقل بوجوبها لاجل برهان التفویت». البته این‌ها را احکام عقلی می‌دانستند که عقل حکم می‌کند. ما عرض کردیم این‌ها عقلی به آن معنا که ما به طور متعارف در معقول می‌گوییم نیست؛ به نظر خود ما عقلی هستند؛ یعنی لفظی نیستند، با لفظ نگفت شما امروز که مثلاً چهارشنبه یا پنجشنبه است گوشت بخر. یکی از حضار: لبی.

آیت الله مددی: ها، این عقل یعنی از لفظ خارج است، مراد از عقل این است. و این عقل هم در حقیقت یک نوع عقل اجتماعی است؛ مستقل العقل یک عقل اجتماعی است که مثلاً در مثال ما در این مثال عرفی قائم است به مسئله‌ی عبد و مولا. عبد باید وظیفه‌اش این است که غرض مولا را انجام بدهد. این‌ها توضیحاتش را هم سابقاً گفتیم، بعداً هم شاید به صورت مفصل‌تری بیاید.

عرض کردیم فضای عمومی در مباحث اصولی که ما داریم از قدیم به این طرف، تفسیر خطابات شرعی بر اساس روابط عبد و مولا است. و حتی مثلاً مثل آقای خوئی البته این مطلب اختصاص به آقای خوئی ندارد، دلالت صیغه افعال بر وجوب به مناسبت روابط عبد و مولا، چون مولا مطلبی

را گفته است ایشان که عبد است باید انجام بدهد تا یقین داشته باشد مولا ترخیص گفته باشد. مرحوم سید مرتضی در ذریعه مبنایش همین است که استنباط وجوب با صیغه افعال از باب امر مولا است؛ یعنی از باب مولویت مولا است. ببینید این‌ها بحث مولویت را که به اصطلاح یک حالت اجتماعی معینی است، حتی در مباحث لفظی هم دخیل داده‌اند؛ غیر از حالا مباحث عقلی به قول خودشان. این عقل در اینجا عقل مستقل العقل، این عقل یعنی لفظی نیست و بر اساس رابطه‌ای است که مولا با عبد دارد و ان شاء الله توضیحات بیشتر باز در بحث ذیل بحث اجتماع امر و نهی و این‌ها خواهد آمد. و یکی از نکات خیلی مهم این است که عبد وظیفه دارد آنچه شأن مولا است انجام بدهد، قصوری در کار مولا نشود. این را من توضیحات بیشتری بعد عرض می‌کنم ان شاء الله تعالی.

و به اصطلاح ثمرات بحثی که بین این بحث و بحث مسئله‌ی قانون و روح قانونی، عرض کردم دیروز اشاره کردم در عده‌ای از علمای قم مسئله‌ای به نام خطابات قانونی مطرح شد. و بد نیست، حرف بدی نیست اما خطابات قانونی کل مشکل را حل نمی‌کند؛ اول باید روح قانون تفسیر بشود، روح قانونی و فضای قانونی روشن بشود، خصائصش؛ خطابات مسئله‌ی فرعی‌اش است. البته آقایان فقط بحث خطابات قانونی آورده‌اند در صورتی که بقیه مطالب هم هست، توضیحاتش را بعد عرض می‌کنم.

«عن كونها واجبات النفسية لان الامر في جميعها انما هو لاجل التوسل بها الى واجبات اخرى من الحج في وقته و من الصلاة مع الطهور». دو تا مثال می‌زند؛ یکی حج در وقت، قاعدتاً حج در وقت خودش را از مقدمات مفوته است؛ یعنی مثال برای دومی می‌شود تفویت؛ شاید هم به اولی بزنند، می‌شود به هر دوزد مشکلی ندارد «من الحج في وقته و الصلاة مع الطهور في وقتها». یک نکته‌ی دیگر، مثال دیگری که حالا من مثال عرفی زدم، یک مثال دیگر هم این است که فرض کنید اکنون که ساعت ۹ یا ۱۰ است، می‌داند در وقت ظهر نمی‌تواند وضو بگیرد، آب نیست؛ الان می‌تواند، می‌گویند الان وضو بگیر حتی وضو را نگه دارد تا ساعت مثلاً ظهر بشود، ساعت ۱۲ ساعت اذان ظهر شد، زوال شد، بتواند نماز را بخواند.

«و الصلاة مع الطهور في وقتها»، این به خاطر این جهت. «و غیر ذلک فیلزم ان تكون جميعها واجبات غیریه مع انها ليست كذلك كما تقدم سابقاً». درست است این مطلب ایشان به ذهن ایشان درست است اما عرض کردم ببینید مثال‌هایی که یعنی مواردی که نقض در تعریف می‌شود، این‌ها غالباً مأخوذ از مبانی است که در آنجا هست؛ یعنی عمده مبناست، مبنای علمی که دارد شاید این آقایی که این حرف را زده قائل است که این‌ها واجبات غیریه هستند؛ خب این اشکال که نیست. روایتی، آیه‌ای چیزی نیامده است که این‌ها حتماً باید واجبات نفسی باشند. این که ایشان می‌فرماید این واجبات نفسی هستند با اینکه این تعریف برای ما صدق می‌کند، تعریف غیریه برای ما صدق می‌کند؛ نه، ممکن است کسی قائل بشود به این مطلب. مضافاً به اینکه ممکن است کسی قائل به اصلاً این مطلب نباشد، مقدمات مفوته نباشد یا صلاة مثلاً بگوید الان من آب دارم، این آب

را اکنون نگه ندارم که سر ظهر من بتوانم وضو بگیرم؛ بگویند نه آقا دلیلی بر مطلب نیست؛ چرا دلیلی بر مطلب هست، می تواند کاری بکند که مثلاً آب را مصرف بکند یا سر ظهر هم اگر شد آب نبود تیمم بکند. دلیلی بر اینکه باید آب را نگه دارد که صلاة، ببینید دو بحث است؛ صلاة با تیمم، صلاة بلا طهور نیست، طهور است؛ التراب احد الطهورین و یکفیک عشر سنین؛ روایت دارد ده سال هم که باشد ده سال هم ممکن است شما آب نداشته باشید تیمم بکنید؛ ممکن است بگویند آقا داعی نداریم که بگوئیم آب را نگه دارد. در باب مقدمات مفوته هم مفصلاً متعرض شدیم؛ اولاً ذهنیت آقایان در این مسائل این است که حج را واجب مشروط گرفته اند؛ به خلاف مثل نماز که واجب مطلق است، حج را واجب مشروط گرفته اند و حج را در نهم ذی الحجه، به اصطلاح واجب در نهم ذی الحجه است لکن مقدماتش از الان است. خب وقتی شما می گوئید مقدمات مفوته، مقدمه است دیگر؛ وجوب مقدمه وجوب غیری است؛ چه می شود واجب نفسی باشد؟

علی ای حال این که ایشان اشکال کرده است، این ها مبنی است بر یک مقدماتی که تسلیم آن ها روشن نیست؛ یعنی جزء مسلمات نیست که ایشان گرفته اند. اولاً ما عرض کردیم به ذهنمان می آید که حج واجب مطلق است، مشروط نیست؛ این که خیلی مشهور شده در کتب در عبارات اصولیین، این را قبول نکردیم. حج وجوبش مثل نماز است فرقی با نماز ندارد؛ هر کسی روز نهم ذی الحجه در آنجا بود باید برود برای اعمال حج انجام بدهد، فرقی نمی کند نکته ای ندارد. و لازم نیست به اصطلاح این نکته ای که در ذهن آقایان است.

و ثانیاً عرض کردیم آقایان استطاعت را به معنی قدرت شرعی گرفته اند. و یک اصطلاحی دارند که قدرت عقلی در خطاب دخیل نیست، در ملاک دخیل نیست، دخیل در استیفاء ملاک است؛ اما قدرت شرعی دخیل در خود خطاب ملاک است. این طور گرفته اند استطاعت را، من استطاع الیه سبیلاً را به معنی قدرت شرعی گرفته اند. عرض کردیم این مطلب روشن نیست، استطاعت به معنی قدرت نیست که این ها تصور کرده اند؛ استطاعت به معنی سهولت است، نه به معنی قدرت؛ استطاع یعنی سهل باشد، آسان باشد؛ به معنای قدرت نیست، نه.

ثانیاً عرض کردیم این استطاعت قید خورده به سبیلاً، سبیل یعنی راه؛ یعنی راه برای او آسان باشد؛ کنایه از اینکه سفر برای او راحت باشد؛ ممکن است افرادی با مشقت خودشان را با یک زحمتی مشقتی خودشان را به سفر حج برسانند، این ها لازم نیست، نه. این به اصطلاح این نکته اش این است، نکته اش این است که استطاعت سبیل است نه مطلق استطاعت، قدرت شرعی نیست؛ راه برای آن آسان باشد. و اگر راه برای آن آسان شد، نکته بعدی این است که این استطاعت سبیل شرط است برای خروج الی الحج؛ حج البیت یعنی قصد البیت، نه عمل خود حج، نه خود حج. این شرط است برای، یعنی اگر استطاعت سبیل، یعنی سهولت راه، یعنی سهولت سفر. سفر با راحتی انجام می گیرد ایشان باید برای حج از خانه خارج شوند،

نه اینکه حج به واسطه‌ی این مطلب واجب باشد. این خروج به سوی حج برای ایشان واجب است. این معنای استطاعت سبیل است. بسیار خوب، یک لوازمی هم دارد، صحبت‌هایی هم دارد که بحث این بحث را در فقه، من فعلاً فقط اشاری عابره می‌کنم، نمی‌خواهم وارد بحث شوم.

نکته‌ی بعدی این است که در روایات آمده و مجموعاً علمای ما آن را نوشته‌اند و درست است؛ سهولت سفر برای اینکه سفر سهل باشد، آسان باشد، به این است: یک، زاد داشته باشد، توشه داشته باشد. نه اینکه در سفری که می‌خواهد برود گدایی کند مثلاً، یا زحمت بکشد، کار کند تا بتواند یک لقمه نانی به دست بیاورد. سهولت سفر به این است که زاد داشته باشد. سهولت سفر، دو، این است که راحله و مرکب مناسب داشته باشد. فرض کنید در آن زمان الاغ بود، بعدها مثلاً اسب شد، بعدها مثلاً ماشین شد، الان هواپیماست. سهولت سفر به این است که مرکب، راحله، مرکب، چیزی که می‌خواهد با آن سفر بکند مناسب پیدا شود. اینکه گفته‌اند زاد و راحله، یکی، دو مقدمه‌ی اساسی در سهولت سفر است. سوم اینکه خودش، بدنش تحمل سفر را، چون سفر خودش مخصوصاً در زمان سابق مشقت خاصی دارد، این ضرب‌المثل معروف بوده است: «السفر قطعة من سقر» یعنی از آتش جهنم. علی‌ای حال سفر خودش یک سختی‌هایی دارد. هر بدنی تحمل این سفر را ندارد پس باید یک صحت بدن هم، توانایی بدن هم داشته باشد. اینکه می‌گویند استطاعت قوامش به این است، این‌ها مربوط به سهولت سفر است نه قدرت بر سفر. بدون این‌ها هم قدرت بر سفر هست. مسئله‌ی چهارم امنیت طریق است، راه امن باشد، دزد نباشد، گرفتار دزدها نخواهد بشود. مسئله‌ی پنجم آن هم عود الی الکفایه است. این جور نباشد که اگر سفر رفت، او را از اداره‌اش بیرون کنند، از کارش بیرون کنند، بیکار می‌شود، کاری در اختیار ندارد، یا می‌رود سفر اموالش را دزد می‌برد برمی‌گردد هیچ چیزی ندارد. این‌ها شد استطاعت. دقت کردید؟ استطاعت که می‌گویند پنج شرط دارد، بعضی‌ها چهار تا گفته‌اند، بعضی‌ها کمتر گفته‌اند. علی‌ای حال آنچه در آیه مبارکه است سهولت سفر، سهولت سفر معنایش این است.

اینکه می‌گوییم استطاعت یعنی این معنا، این است و این استطاعت شرط وجوب حج نیست، شرط خروج للحج است. این از مقدمات مفوته نیست، نه. الان اگر شخصی این تمکن‌ها را داشت که عرض کردیم این پنج شرط را داشت، سفر برای او آسان است، سفر که برای او آسان شد، يجب علیه الخروج الی الحج. و هر کسی که نهم ذی‌الحجه در آنجا باشد، این اعمال را باید انجام دهد. و لذا خلاف، البته مشهور این نیست، لکن عرض کردیم ظاهرش این طور است. مشهور این است که اگر استطاعت نبود، به سختی، با یک زحمتی، با پای پیاده، فرض کنید از قم، مثل مرحوم ملاصدرا می‌گویند شش سفر، پنج سفر پیاده رفت تا مکه از همین قم. سفر ششم در راه در بصره فوت کرد یا سفر هفتم یا ششم. علی‌ای با پای پیاده رفت تا مکه. این هم با اینکه خیلی سهولت نبود و مریض شد و زحمت کشید، خیلی با خون دل رفت. مشهور این است که این حجة الاسلام حساب نمی‌شود، هر وقت مستطیع شد به قول آقایان، آن وقت باید دوباره حج برود. به نظر ما نه، کفایت می‌کند، حجة الاسلام است، مشکلی ندارد.

چون عرض کردیم این ها شرط خروج سفر است. ایشان شرط را مراعات نکرد، خارج شد. واجب نبود بر ایشان برود، اما حالا که نهم ذی الحجه در آنجا بود، مثل «اقم الصلاة» است، حج بر ایشان واجب است. و اصولاً حج واجب مطلق است، واجب مشروط نیست که در ذهن حضرات آمده است. توضیح مطلب در فقه، حالا چون ایشان نوشته اند من اشاری عابره کردم. توضیحاتش در فقه؛ مقدمات مفوته نوشته اند، یا واجب معلق نوشته اند. این تعبیر واجب معلق هم در اصول ما آمده است، در اهل سنت نیست آقا. اهل سنت چیزی به نام واجب معلق ندارند. این در تعریفات ما آمده است از زمان صاحب فصول. البته مرحوم نائینی بنایشان بر این است که واجب معلق نمی شود، اصلاً باطل است. نمی شود تفکیک بین وجوب و واجب، مرحوم نائینی عقیده شان این است. بین وجوب و واجب تفکیک نمی شود. نظر مبارک ایشان این است.

عرض کردیم این مطلب قابل قبول نیست. تفکیک بین وجوب و واجب اشکال ندارد. نکته ای اساسی چیز دیگری است، نه آنکه ایشان فرمودند. نکته ای اساسی چون امر اعتباری است، امر اعتباری قوامش به اثر است، یعنی نکته ای باید باشد. اگر بیاید تفکیک بین واجب و وجوب بکند بدون نکته، غلط است، لغو است. امر اعتباری، طبیعت است، این امر اعتباری است، این جوری نیست که مرحوم نائینی می فرمایند نمی شود؛ نمی شود ندارد در آن. این امر اعتباری است.

مثلاً مرحوم صاحب فصول فرمودند ما تفکیک کردیم وجوب را الان گرفتیم که بگوییم مقدماتش واجب است. این بد نیست. خب، وجوب را فعلی کرد که بگوید مقدمات واجب است. دقت کردید؟ یک اثری باید برایش باشد. اگر بخواهد برایش هیچ اثری بار نشود، این تفکیک بین وجوب و واجب لغو است. بله، ما باشیم و ظاهر عبارت، مثلاً «ان جائك زيد فاکرمه»، ما باشیم و ظاهر این عبارت، ظاهر این عبارت آن است که وجوب و واجب هر دو استقبالی هستند. وقتی زید آمد، وجوب اکرام هست؛ هم خود اکرام هست هم وجوبش. ظاهر این عبارت این است. احتمال اینکه «ان جائك زيد فاکرمه»، این «ان جاء» قید باشد برای اکرام؛ اکرام بعد از آمدن زید است اما وجوبش از الان است، احتمالش هست، در حد احتمال هست. لفظ اباء ندارد. دقت می کنید؟ یعنی خوب دقت کنید، این مسائل را این ها گاهی اوقات خلط می کنند. يستحيل، مستحيل، استحاله و محال بودن، این حرف ها را نباید مطرح کرد. امور اعتباری قوامش به این است.

عرض کردم در امور اعتباری خوب دقت کنید، نکته ای اولش امر اعتباری نیست. نکته ای دومش شما می خواهید هستش بکنید، خب این هستش در وعاء اعتبار است. این وعائی که می خواهد آن را هست بکند، وعاء اعتبار است. نکته ای سوم، اگر خواستید هست بکنید باید به یک نکته ای باشد وگرنه به چه معنا هستش می کنید؟ حتی اعتبار ادبی. عرض کردیم یک مثال معروف هست، گفت: «ما جماعتی هستیم دور حوض نشسته، مثل جماعتی که دور حوض نشسته باشند.» خب این چه تشبیهی است؟ این تشبیه لغو است. ادبی اش هم لغو است، نه اینکه فقط قانونی. اعتبار ادبی هم

لغو است بگوید: «جماعتی دور حوض نشسته‌ایم مثل جماعتی که دور حوض نشسته باشند.» خب این که لغو است دیگر. یعنی باید یک نکته‌ای در نظر گرفته بشود. بدون نکته اصلاً نمی‌شود. چرا؟ چون مفروض که نیست. وقتی نیست و نکته‌ای نبود چطور حصر می‌شود؟ خب حصر نمی‌شود. دقت می‌کنید؟ نیست دیگر. نیست به حال خودش به حال اولش موجود است.

پس بنابراین، کلیه‌ی اعتباریات، چه اعتباریات ادبی چه اعتباریات قانونی، شأن امر اعتباری این است که باید یک نکته‌ای، یک اثری بر آن مترتب بشود. اگر اثری بر آن مترتب نشود لغو است، یعنی بیهوده است. و اعتبار قانونی هم نمی‌شود کرد. اعتبار قانونی قوامش به این است که دارای اثر باشد. اگر شما تفکیک وجوب از واجب کردید، اثر بر آن مترتب شد اشکال ندارد، چه اشکالی دارد؟

و ان شاء الله عرض می‌کنم، من سریع‌اً رد بکنم، ببینید شما وقتی می‌گویید «ان جائك»، «ان جائك»، «ان» آوردید که برای تعلیق است، «زید فاکرمه». به نظر بنده، حالا یادم رفته، «فاء» «فاکرمه» را «فاء» رابطه به آن می‌گویند، به ذهن من، در مغنی که خواندیم، مغنی ابن هشام، در مقابل «فاء» عاطفه، «فاء» ای که در جواب جزا می‌آید، در جزای شرط می‌آید؛ «ان جائك زید فاکرمه». وقتی اینجا «اکرمه» را تحلیل می‌خواهیم بکنیم، یک ماده دارد که «اکرام» باشد، یک هیئت دارد که «وجوب» باشد، صیغه‌ی «افعل» باشد. یک مفاد ماده داریم که خود اکرام است، معنای اکرام است. یک هیئت داریم مفادش هم به معنای وجوب است. یک «هاء» هم داریم، «اکرمه». آن وقت در تحلیل ایشان این طوری است: مفاد هیئت را «حکم» می‌گویند، «وجوب» به آن می‌گویند. مفاد ماده را «موضوع» می‌گویند. لکن مرحوم نائینی عرض کردیم مفاد ماده را «متعلق» می‌گوید. و آن «هاء» که می‌آید، «فاکرمه»، آن را «متعلق‌المتعلق» می‌گوید.

لذا مرحوم نائینی قدس الله نفسه، البته اصطلاح است حالا، به آن دومی «موضوع» می‌گوید. اینکه بحث‌هایی که ما درباره‌ی موضوع‌شناسی داریم، اصلاً باید اول؛ گاهی هم به اولی موضوع می‌گفت، یعنی اکرام. چرا؟ چون وجوب به آن تعلق گرفته است. لکن مرحوم، چون فرق است، بین این دو تا فرق می‌کند. اکرام با حکم برمی‌گردد به زید با ضمیر؛ این بینشان فرق است. فرق عرض کردیم، آن را مرحوم نائینی موضوع می‌گوید. حتماً در ذهنتان باشد. اصطلاحاً «موضوع» مفروض‌الحصول است، اما متعلق یا ماده‌ای که اینجا گفتیم، مطلوب‌الحصول است. یعنی اکرام را باید ایجاد بکنید، اما زید را لازم نیست. «اکرم العلماء»؛ «اکرم العلماء» هیئت داریم که «افعل» باشد و اکرام که ماده است که متعلق است و علماً متعلق‌المتعلق یا موضوع به تعبیر نائینی. اکرام مطلوب‌الحصول است، یعنی از شما می‌خواهند که ایجاد بکنید اکرام را. اما علماً دیگر مطلوب نیست، مفروض‌الحصول است؛ اگر عالم بود اکرامش کنید. یکی مفروض‌الحصول است یکی مطلوب‌الحصول. متعلق مطلوب‌الحصول است، متعلق‌المتعلق مفروض‌الحصول، مفروض‌ال؛ یعنی شما لازم نیست برایتان عالم ایجاد بکنید، اگر عالم بود اکرام. اما اکرام را باید ایجاد بکنید. یکی مفروض است

یکی مطلوب است. دقت فرمودید؟ لذا مرحوم نائینی تعبیری دارد که موضوعات مفروض اند، مفروض الوجودند. مرادش از موضوعات متعلق المتعلق است. دقت کردید؟

اینکه می آید می گوید «ان جائک زید»، «ان» تعلیق است. این تعلیق روی چه رفته است؟ خب ممکن است روی هیئت بخورد، یعنی وجوب وقتی است که بیاید. ممکن است به ماده بخورد، اکرام وقتی است که بیاید. و هر دویش ممکن است، این تحلیل ادبی لفظ. «ان جائک زید فاکرمه»، ممکن است «ان» که تعلیق آمده، می خواهد ملازمه درست کند، این بخورد به هیئت، اما به موضوع نمی خورد، به متعلق المتعلق نمی خورد. «ان جائک زید» به خود زید نمی خورد. می خورد یا به هیئت که معنایش این است که وجوب استقبالی است، یا به ماده، ماده استقبالی است، وجوب ساکت است. ممکن است وجوب فعلی باشد. پس بنابراین خوب دقت کنید؛ تحلیل های لغوی و بعد از آن عرفی و بعد از آن قانونی، این ها ترتیب دارد. اول باید تحلیل لغوی را درست بکنید، بعد تحلیل عرفی که عرف چه می فهمد و بعد تحلیل قانونی که از نظر قانونی ما کدام را می فهمیم.

خب مرحوم نائینی قدس الله نفسه معتقد است که محال است یا مستحیل است قید به اصطلاح به چیز بخورد، به ماده بخورد و به هیئت نخورد جدا بشود. وجوب از واجب تفکیک بگیرد. جدایی وجوب از واجب. نه به نظر ما هیچ اشکالی ندارد، اعتبار است. استدلال باید فقط برایش بیاورد و اثر باید بیاورد. یعنی نکته اش این است که یک اثری را باید نگاه بکند برای این تفکیک. بله، اگر ما باشیم، من لذا عرض کردم کراراً، ما باشیم و ظاهر این عبارت، وجوب و واجب هر دو استقبالی اند. «ان جائک زید فاکرمه» هم وجوب استقبالی است به معنی زید، هم واجبش استقبالی است. هم هیئت مفادش قید خورده هم ماده. یعنی هیئت، وجوب در آینده خواهد بود الان وجوبی نیست. ماده، اکرام هم که ماده است این هم در آینده خواهد بود. هم اکرام در آینده است هم وجوب در آینده است. لذا اگر زید پیش شما نیامد، شما مثلاً اکرامش کردید در مجلسی بود اکرامش کردید. اگر آمد باز اکرام به حال خودش محفوظ است، اکرام استقبالی است. اگر شما قبل از آمدن اکرامی انجام دادید، این بر نمی دارد اکرامی را که در آینده باید باشد. به جای خودش محفوظ است. هم وجوب استقبالی است هم واجب. این یک تحلیلی است که ان شاء الله در مفهوم شرط هم صحبتش را بیان می کنیم. دقت کردید؟

پس بنابراین مطلبی که ایشان در اینجا فرمودند، این نکته ای که ایشان فرمودند که این ها واجبات نفسی اند، لکن بنا بر این تعریفی که گفتیم، باید واجبات غیری باشند. جوابش خیلی واضح است؛ نه، ما یک آیه یا روایتی نداریم که واجب نفسی این است و غیری این است. نه، می گوییم این ها واجبات غیری هستند، هیچ مشکل خاصی ندارد اینکه ایشان فرمودند «یظهر الاشکال»، اشکال ایشان روشن نیست.

«فالاولی» بعد از این فرمودند: «الاولی ان يعرف الواجب النفسي» البته عرض کردم ما الان بیشتر اگر دقت بکنید در خلال این دو سه روز مطالب جانبی را بیشتر گفتیم تا خود مطلب نفسی و غیره. مطالب ثانوی را بیشتر طرح کردیم برای آشنایی ذهن و انفتاح ذهن. راجع به این مطلب و یک تحقیق کلی راجع به کل مطلب واجب نفسی و غیره ان شاء الله تعالی آخر بحث.

«فالاولی ان يعرف الواجب النفسي بما امر به لنفسه» ها «بما امر به لنفسه الى لتعلق...» نه «ای تعلق الامر به...» حالا اگر من غلط می خوانم تصحیح، یک مقداری برای من مشکل شده است. «ای تعلق الامر به ابتداءً كذلك مطلقاً...» بله آقا؟

یکی از حضار: و کان متعلقاً للارادة...

آیت الله مددی: بله، «و کان متعلقاً للارادة كذلك.» ببخشید آقا و مقابلش واجب غیره است: «و هو ما اذا كانت الارادة مترشحة...» ببینید من عرض کردم اگر از اول ایشان واجب نفسی و غیره را مصداقش را معین می کردند بحث روشن بود. ایشان بحث واجب غیره را زده به ترشح اراده. این ترشح اراده می دانید اصطلاحی در مقدمه ای واجب است. بحث مقدمه ای واجب قوامش به همین است؛ ترشح وجوب، وجوب از ذی المقدمه ترشح می کند به مقدمه. ایشان اگر مثال می زد به این مطلب از همان اول روشن بود که مراد ایشان وجوب مقدمه است و ترشح اراده یا ترشح وجوب عرض کردیم، این ترشح اراده و ترشح وجوب معنا ندارد. اراده در اینجا اراده تکوینی نیست، اراده تشریعی است. اراده تشریعی تابع بیان است، خودش اراده قابل ترشح نیست. وجوب چیزی نیست، امور اعتباری ترشح ندارند. اینکه می گوید وجوبش ترشحی است، اراده ترشحی، یک اصطلاحی است که در عده ای از کلمات مثل این کتاب آمده است، جاهای دیگر هم آمده است، اما این واقعیت علمی ندارد. اصولاً وجوب و اراده ترشحی نیستند، از مقوله ترشح نیستند، ترشح نمی کند. چیزی ترشح نمی کند.

این اراده، ببینید، اراده تکوینی در آن معنا دارد. فرض کنید شما اراده می کنید که غذا بخورید، خب طبق این اراده بلند می شوید می روید سر یخچال مثلاً غذا در می آورید می خورید یا میوه در می آورید. این در اراده تکوینی است. در اراده تشریعی عرض کردم، نکته اراده تشریعی این است که شما این عمل را به عهده ای دیگری می گذارید. اینجا را باید حساب کرد. وقتی به عهده ای دیگری گذاشتید، به مقداری که ابراز می کنید به عهده اش می آید. دیگر از آن چیزی ترشح نمی کند. دقت کردید؟ اگر گفت نان بخر، نان بخر. اگر گفت گوشت بخر، گوشت بخر. ترشح نمی کند بازار برو. این ابهامی ایجاد شده در این ترشح اراده؛ ندارد، مگر اینکه خودش بگوید برو بازار گوشت [بخر]، یعنی اراده مستقل. چون در امور تشریعی، در امور اعتباری، قوامش به ابراز است، ابراز باید بکند. آن چیزی را که ابراز کرده است، نان بخر، گوشت بخر. ممکن است به یک رفیقش بگوید آقا برو به جای من گوشت بخر بیا، من حال ندارم. رفیقش برود بیاورد. توی "گوشت بخر" ندارد که حتماً بازار برو، در آن نیست که بازار برو.

حالا به قول امروزی‌های ما زنگ می‌زنند ممکن است پیک بیاورد مثلاً در خانه، بدون اینکه برود گوشت را بیاورد. غرض اینکه در این تعابیر نخواهید است "بازار برو". دقت می‌کنید؟ این اصولاً در باب مقدمه واجب، بحث اراده ترشعی، وجوب ترشعی، این سنخ مطالب که در امور تکوینی مطرح است، اصولاً در امور اعتباری مطرح نیست. ایشان هم آوردند، خب ایشان می‌فرمایند که بابا واجب غیری مقدمه است، واجب مقدمه. خب بگویم آقا شما که قائل به وجوب مقدمه نیستید، عقلی می‌دانید، مسئله را عقلی می‌دانید، پس بنابراین اصلاً بحث واجب غیری مطرح نمی‌شود. این مسئله را بعد توضیح می‌دهم.

«من ناحیه اراده الغیر». عرض کردم، ایشان یک وجوب می‌گیرد، یک غیر می‌گیرد، می‌آید دائماً تکرار می‌شود. من پریروز عرض کردم، مراد ایشان از وجوب، وجوب مقدمه است. مراد ایشان از غیر، ذی‌المقدمه است. یعنی رفتن به بازار، وجوبش از ناحیه خریدن گوشت است. این «من اراده الغیر»، مراد از غیر در اینجا خود آن ذی‌المقدمه است، خود آن واجب اصلی است. دقت فرمودید؟ این اصطلاح دائماً تکرار می‌شود در این عبارت ایشان، فی‌مابعد هم می‌آید می‌گوید الوجوب از غیر است. این وجوب یعنی وجوب مقدمه، وجوب غیری. غیر یعنی مثلاً خریدن گوشت، آن اصلی. بله.

«فتكون الواجبات التهيئية كلها من الواجبات النفسية». نه، لازم نیست که به این معنا بگیریم. به این معنا که این واجبات تهییجیه خودشان نکته‌ای ندارند برای اینکه تهییژ پیدا کنند برای آن مطلب اصلی. و این مطلبی که ایشان فرمودند که باید حتماً از این باشد، نه لازمی ندارد، مطلب لازمی ندارد. «و تكون كلها من الواجبات النفسية حينئذ لم تكن ارادتها مترشحة من اراده الغیر». غیر یعنی آن مامور، یعنی ذی‌المقدمه؛ مرادش از غیر این است. «لوجوبها مع عدم وجوب الغیر علی ما تقدم تفصيل ذلك». گذشت و قبول نمی‌شود، این مطالبی که فرمودند قابل قبول نیست.

ثم، بعد ایشان یک چهار سطر نوشته‌اند، آن جواب اولی که دیروز خواندیم، جواب اولی که عنوان حسن دارد، این مطلب را ایشان می‌آورند و رد می‌کنند. مطلب خاصی ندارد، اصلاً آن جواب خودش درست نبود که حالا بخواهیم باز جواب‌الجواب بدهیم. بعد ایشان نوشته است ثم انه، این برمی‌گردد به یک مطلبی در صفحه سابق، «ثم وجه المستشكل و تولد الترتب الملاکات علی الواجبات و كون الملاکات من المسببات» بله.

بعد ایشان نوشته است «لانه یمکن ان تكون الواجبات حينئذ بعنوان حسن». این «بعنوان حسن» جواب داد، جوابی که مستشکل داده بود، که خود عنوان حسن است. یعنی نهی از فحشا و منکر درست است، نمازها نهی از [فحشا و منکر است] لکن خود عنوان نمازی حسن است. چون نهی از فحشا و منکر ممکن است به طرق مختلف بشود. فرض کنید مثل این گشت‌هایی که گذاشته‌اند، مثلاً بگذارند که جلوی منکر و نهی را یعنی جلوی منکر را بگیرند. اما خود عنوان صلاتی حسن دارد. غیر از اینکه جلوگیری از فحشا و منکر خودش واجب است، خود این عنوان حُسن دارد. این عنوان

حسن، دقت کردید؟ معنوتاً بعنوان الحسن، این را در جوابی بود که مستشکل داده بود. ایشان در این سه سطر می‌آید این را باز رد می‌کند که این جواب روشن نیست، مراد از عنوان الحسن چیست؟ چون خود جواب و این‌ها محل اشکال است، دیگر خیلی نمی‌خواهیم بخوانیم. این راجع به علی کل حال، بله.

«لو شک»، بعد متعرض این بحث شده‌اند که در مورد شک. عرض کردیم در کتاب کفایه آمده است «الاطلاق صیغه یقتضی النفسیه و التعینیه و العینیه». نفسی در مقابل غیری؛ یعنی اگر دوران امر بین نفسی و غیری شد، حمل بر نفسی می‌شود، غیری بیان می‌خواهد. دوم، اگر دوران امر بین تخییر و تعیین شد، حمل بر تعیین می‌شود، تخییر دلیل می‌خواهد. سوم، مسئله اینکه واجب کفایی است یا واجب عینی؟ ببینید عینی در مقابل کفایی. آیا واجب عینی است یا واجب کفایی است؟ ایشان می‌گویند اصل اولیه اقتضا می‌کند واجب عینی باشد، کفایی بودن دلیل می‌خواهد. این سه تا مطلب که در کتاب کفایه آمده است و مشهور شده است.

عرض کردیم این سه مطلب را هم آقایان مستقلاً متعرض شده‌اند. اینجا دوران امر بین، یعنی اگر شک کردیم واجب کفایی است یا واجب به اصطلاح نفسی است یا واجب عینی است و توضیح دادیم که در کتاب کفایه اطلاق آمده است. اطلاقی که در عبارت کفایه آمده به یک شکل واحد عرض کردیم مشکل دارد، خیلی روشن نیست. چون اطلاق در بعضی از این‌ها اطلاق تصویری است، اطلاق در بعضی از این‌ها اطلاق تصدیقی است؛ فرق می‌کنند.

اطلاق تصویری معنایش چیست؟ معنایش این است که قرینه نباشد. همین که قرینه نبود خودش منعقد می‌شود. دیگر چیزی دیگر نمی‌خواهد. همین که قرینه نیامد خودش اطلاق منعقد می‌شود. اطلاق تصویری، تصدیقی این است که نه، قرینه نباشد، در مقام بیان هم باشد، قدر متیقن نباشد، مقدمات حکمت را جاری نکنید. این را گرفتیم اطلاق تصدیقی. روشن شد؟

در آنجا عرض کردیم این که می‌گویند اطلاق صیغه سه چیز را اقتضا می‌کند، عرض کردیم این روشن نیست. مثلاً اطلاق صیغه اقتضای واجب تعیینی می‌کند. اینجا اطلاق به معنای عدم قید است. همین که گفت آب بیاور، این واجب تعیینی است، تخییری نیست. چون اگر تخییری بود می‌گفت آب بیاور یا نان بیاور مثلاً. یک «یا» می‌گفت. همین که «یا» نگفت می‌شود تعیینی. این اطلاق، اطلاق تصویری است، مقدمات حکمت نمی‌خواهد. دقت فرمودید؟ این اطلاق دیگر مقدمات حکمت نمی‌خواهد. البته در کلمات نائینی الان که می‌خوانیم، کلی این اطلاقی که در کلمات نائینی هست، اطلاق تصدیقی است‌ها، اشتباه نشود. ایشان در اینجا می‌خواهند بفرمایند که اگر شک شد که واجب عینی است یا واجب غیری است، اطلاق اقتضاء می‌کند که؛ نفسی معذرت می‌خواهم عینی گفتم، نفسی باشد، غیری نباشد. این اطلاقی را که ایشان در اینجا می‌فرمایند، اطلاقی است که اطلاق به

اصطلاح تصدیقی است. یعنی با جریان مقدمات حکمت، اگر مقدمات حکمت جاری شد، حملش می‌کنیم بر واجب نفسی. اطلاق اقتضای واجب نفسی دارد، مراد ایشان این است.

ممکن است کسی بگوید آقا نه، ما کلاً هر لفظی که وارد شد، اگر گفت این کار واجب است، این اصلاً قید هم نیاورد، همین که قید نیاورد می‌شود اطلاق، یعنی خودش واجب است. مثلاً ایشان مثلاً ممکن است بگوید آقا شما آب بیاور. آب آوردنش برای واجب غیری باشد. فرض کنید مثلاً لباسش مرکب، جوهری روی لباسش ریخته، آب بیاور که بشویم. تا رفت آب بیاورد، بلند می‌خواهد بشود، یک کسی آمد لباس من را گرفت برد شست. دیگر آب آوردن معنا ندارد چون آب به خاطر لباس بود. این وجوب غیری بود. این وجوب اگر غیری باشد وقتی آن مطلب حاصل شد دیگر جایش را ندارد. یا فرض کنید حیوانی تشنه است، گفتم آب بیاور. می‌خواست برود آب بیاورد حیوان مُرد، از تشنگی مُرد. دیگر آب آوردن دیگر معنا ندارد چون آب؛ دقت کردید چه می‌خواهم بگویم؟ دیگر معنا ندارد آب آوردن. چون واجب غیری بود به خاطر اینکه به حیوان بدهد. این حیوان هم مُرد دیگر انتفای موضوع شد، موضوع منتفی است. آیا باز هم برود آب بیاورد یا نه؟ این واجب نفسی یا غیری؟

ممکن است کسی بگوید آقا ما به این جهت کار نداریم، همین که بگوید آب بیاور، دقت کنید، همین که بگوید آب بیاور واجب نفسی است، قید نیاورد. اگر گفت آب بیاور می‌خواهم به سگ بدهم می‌شود غیری. اما اگر نگفت، گفت آب بیاور. خب توجه کنید مثال عرفی می‌خواهم بزنم. همین که گفت آب بیاور. یعنی دو جور اطلاق، نمی‌دانم دقت کردید، دو جور اطلاق تصویری حتی اطلاق تصویری هم می‌شود در مقام کرد همین که گفت برو آب بیاور، ولو ما داریم می‌بینیم این سگ تشنه است و دلش می‌خواهد به این سگ بدهد، اما از نظر به اصطلاح تکلیف این جوری است، تا گفت آب بیاور. یعنی بعبارة آخری، تا ابراز غیری نکرده نفسی است. خوب دقت کنید. اگر گفت آب بیاور می‌خواهم لباسم بشویم، اگر گفت آب بیاور می‌خواهم به این سگ بدهم من باب مثال. اگر ابراز کرد، با ابراز می‌شود غیری. اما اگر ابراز نکرد، گفت آب بیاور. ما هم داریم می‌بینیم آب را برای لباسش می‌خواهد، این را دیدیم اما ابراز نکرد. دقت کنید ابراز نیامد. در مرحله ابراز نیامد. اگر در مرحله ابراز نیامد، خب در این صورت حملش می‌کنیم بر نفسی. همین که قید نیاورد، نیاوردن قید کافی است که حملش کنیم بر نفسی. دقت کردید؟

اما مراد نائینی این نیست. این را من توضیحش را بدهم. مرحوم نائینی مرادش این نیست. مرادش از اطلاق در اینجا اطلاق تصدیقی است که احتیاج به مقدمات حکمت دارد. دقت کردید؟ این یک نکته. یک نکته دیگر که در کلمات الان علمای ما مخصوصاً در این مکتب اصولی متأخر شیعه این زیاد رایج شده است که یک مطلبی را طبق اصل لفظی حساب می‌کنند و طبق اصل عملی. مثلاً اگر شک کردیم اصل لفظی چه اقتضا می‌کند، اصل عملی چه اقتضا می‌کند. در کلمات قدما اصحاب ما حتی اهل سنت انصافاً یک خلطی وجود دارد، خلط بدی وجود دارد. انصافاً در

مکتب اصولی متأخر شیعه که از زمان مرحوم وحید شروع شد تا زمان شیخ انصاری، بعد از شیخ انصاری هم گفتم به نظر من دو نفر خیلی موفق اند در شرح مکتب شیخ؛ یکی مرحوم آقا ضیاء، یکی مرحوم نائینی. و نائینی به نظرم موفق تر است در مکتب شیخ. چون آقا ضیاء بیشتر سعی می کند به تمایل با استادش مرحوم صاحب کفایه پیدا کند. صاحب کفایه هم خوب است اما آن قدر چیز نیست که به اصطلاح مکتب شیخ را توضیح داده باشد، باز کرده باشد. نائینی بیشتر به نظر من، به نظر این حقیر سراپا تقصیر، مرحوم نائینی مکتب را بیشتر واضح کرده است.

و عرض کردیم مکتب شیخ قدس الله نفسه خلاصه ای از مکتب هایی است که از زمان وحید بوده است. کتاب هایی که نوشتند، مرحوم شیخ جعفر کبیر، مفاتیح الاصول، کتاب استادش مناہج متعلق به مرحوم نراقی و الی آخره علمای اصولی که نوشتند از زمان وحید به بعد که عرض کردم این اصول جدید شیعه اصلاً ترکیباً، هیئتاً، اصطلاحاً و استدلالاً با آن اصول متعارف اهل سنت در قرن ششم، هفتم، هشتم فرق می کند. انصافاً این یکی از کارهای بسیار خوبی شده است که طبق اصل عملی حساب می کنند، طبق اصل لفظی حساب می کنند.

یکی از حضار: حتی لفظی باشد که به نوبت...

آیت الله مددی: آها، آن وقت این هم اضافه کردند این دو تا در یک رتبه نیستند. اصل لفظی جزو امارات است. امارات بر اصل عملی مقدم است. و لذا می گویند اگر طبق اصل لفظی چیزی بود، نوبت به اصل عملی نمی رسد. اما اصل عملی را بیان می کنند. این یک نکته لطیفی است که این هم در مکتب اصول متأخر شیعه آمده است که قدمای اصحاب ندارند، که اصول، اصل لفظی را و مراد از اصل لفظی اصاله العموم، اصاله الاطلاق، اصاله الحقیقه؛ این به اصطلاح اصالاتی که کنایه نباشد، لفظ صریح باشد، کنایه نباشد. این اصل لفظی را بر اصل عملی مقدم می کنند. لکن در بحث علمی هر دورا می آورند که مقتضای اصل عملی چیست، مقتضای اصل لفظی چیست، با تقدم اصل لفظی بر اصل عملی. با وجود اصل لفظی دیگر نوبت به اصل عملی هم نمی رسد. چون بعضی از جاها اصل لفظی با اصل عملی مخالف اند، متغایرند. اگر مخالف باشند، نوبت به اصل عملی نمی رسد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین